

گیاه شناسی بهمین نام معروف است یاد کرده است .

از آنجمله مینویسد : « اسپست در یونان از گیاهان بیگانه بشمار است . در روزگار داریوش ، در هنگام جنگ وی با یونان ، بآن سر زمین در آمد . گیاه سود هندی است و باید آن را از رستنیهای نخستین پایه شمرد . يك تخم افشانی (کشت) آن سی سال پاپا میماند . انفیلوئوس Amphiloxos درباره اسپست و Cytisus کتابی نوشته است . . . پیش از اینکه گل بدهد باید آن را درو کرد ، در سال شش بار میتوان آن را دروید ، نباید گذاشت که تخم بدهد . محصولی که تا سه سال از این گیاه درو شود از بهترین علوفه بشمار است . . . در طی این شرح پلینیوس از شخم و شیار کردن اسپستزار و هموار کردن خاک و پرداختن زمین از سنگ و کلوخ و آبیاری و کوت دادن آن سخن میدارد . از اینکه پلینیوس میگوید ، انفیلوئوس در باره این گیاه و Cytisus کتابی

مانده از صفحه پیش

کلمه ای که بانگدان گردانیده شده و معرب آن انجدان است در فارسی آن را نیز کماه وانگژودو انگژه وانگوژه وانغوره خوانند . در عربی انغوره بدبو را حلتیت منتن گویند در مقابل حلتیت طیب . خوارزمی در مفاتیح العلوم گوید : الحلتیت هو صمغ الانجدان ، نگاه بمفاتیح العلوم طبع قاهره ۱۳۴۲ م ۱۰۲ ؛ در یونانی سیلفیون Silphion و در لاتین laserpitium خوانده میشود و در زبان های معمولی اروپا اسه فوتیده Asa Foetida نامند . استرابوباز از این گیاه در بخش یازدهم کتابش فصل ۱۱ فقره ۱۰ یاد میکند و میگوید فزون و فراوان در دشتهای بلخ میروید ، گیاهی است که گواراندن گوشت خام را آسان سازد . سر بازان اسکندر در آنجا (هنگام جنگ اسکندر در ایران) ناچار بودند که از آن بکار ببرند . پلینیوس Plinius دانشمند رومی که در سال ۷۹ میلادی در هنگام آتش فشانی کوه وژو Vesuve جان سپرد از لاسرپیتیوم laserpitium در کتابش (Naturalis Historia) در بخش ۱۹ فصل ۱۵ بتفصیل یاد میکند و مانند استرابوبو میگوید که انگدان سیرنائیک (Cyrenaika) سرزمینی است در آفریقا میان مصر و لوبیه ، امروزه بر که خوانند) برتری دارد به انگدان ایران اما امروزه انگدان بر که از میان رفته ، دیرگاهی است که انگدان از ایران بسامیرسد و در آنجا فراوان میروید چه در پارس و چه در ماد و ارمنستان این گیاه نامور را که یونانیان سیلفیون Silphion نامند ، شیره آن که دارو و درمانی است بوزن نقره فروخته میشود . . . هرودت (۴۸۴ - ۴۲۵ پیش از میلاد) از انگدان سرزمینهای سیرنائیک یاد میکند (Hrod. IV, 169) گویا همین حلتیت سیرنائیک باشد که در قانون ابن سینا (ص ۱۹۰) آن را نوع قبروانی خوانده . در همه کتب مفردات ادویه کم و بیش از انجدان یا حلتیت سخن رفته است . ماکس مایرهوف Max Meyerhof گمان برده که واژه فارسی انگدان با انگیان پیوستگی با واژه سانسکریت هینگو hingu داشته باشد .

اصطخری در المسالك والممالك ص ۲۴۴ گوید « ویر تفع من مغازه سجستان فیما بینها و بین مکران غلة عظيمة من الحلتیت حتی انه قد غلب علی طعامهم و یجملونه فی عامة اطعمتهم » . ابوالفدا (۷۳۲ بقیه در صفحه بعد

نوشته ، بخوبی می‌رساند که تا بچه اندازه کشت اسپست در مغرب‌زمین اهمیت پیدا کرده بود . Cytisus که در گیاه‌شناسی *Medicago arborea* خوانده شده و دارای گل زرد رنگ زیبایی است بگفته خود پلینیوس آن *انهمیک* گونه اسپست و از بهترین علوفه چهار پایان بشمار است . هر چند نمیدانیم انفیلو خس کی میزیسته اما نظر بزمان خود پلینیوس باید پیش از میلاد مسیح زیسته باشد . این دانشمند را از آتن (یونان) دانسته‌اند . پزشکان یونانی نیز در نوشته‌های خود از اسپست یاد کرده‌اند ، از آنان است تئوفراستوس *Theophrastos* فیلسوف که شاگرد ارسطاطالیس (*Aristoteles* ۳۸۴ - ۳۲۲ پیش از میلاد مسیح) و جانشین او بوده . در میان کتابهایی که از او مانده یکی در گیاه‌شناسی است و خود ارسطاطالیس می‌گوید که اسپست شیر گاو را که می‌کند بر خلاف آنکه به گاو شیرده از برای فزون‌تر شدن شیرش اسپست میدهند . دیگری دیسکوریدس (*Dioscorides*)

مانده از صفحه پیش

(۶۷۲- پیش از سه‌ترن پس از اصطخری در جغرافیای خود تقویم الیوم الیوم این مینویسد از کویر سجستان مقدار زیادی حلتیت می‌آورند و مردم سجستان آن را بسیار در غذاهای خود بکار می‌برند . گذشته از سیستان یا سکستان و مکران در بسیار از جاهای دیگر ایران چون یزد و کرمان و خراسان و بلوچستان انگدان می‌روید و بویژه صمغ آن بهندف . رستاده میشود . در ترجمه القلوب (چاپ بی‌بی ص ۱۱۱) صمغ انجدان - انگبان انگزد یاد شده است . گیاه انگدان که بویژه از برای بدبویی آن که در زبان آلمانی که *Teufelsdreck* خوانده شده در پاره‌ها ، در ایران و هند ورم تادر حدود دوست سال پیش از این در فرانسه نیز بسیار اهمیت داشت . گذشته از اینکه از برای درمان بسیاری از ناخوشیها بکار میرفت چاشنی غذاهم بود و امروزه نیز در هند بهمان ارزش دیرینه خود بایدار است و یکی از کالاهای ایرانی است که در آنجا خواستار و خریدار بسیار دارد . از برای تحقیق گذشته از کتب ادویه که در طی این مقالات از آنها یاد میکنم بکتابهای زیر نیز نگاه کنید :

Histoire Naturelle De Pliae Par M. E. Littré Tome Premier paris 1860 p. 717 XV

Urgeschichte Der Arier von H. Brunnhofer, Leipzig 1893 s. 21-25

Kulturpflanzen Und Haustiere von Hehn 8. Auflage Berlin 1911-s. 193.

Das Leben Der Pflanze VIII Band, Stuttgart 1913 s. 399-400.

Sino-Iranica by B. Laufer, Chicago 1919 p. 352-363

شرح أسماء العقار با ترجمه و توضیح ما کس مایرهوف *Max Meyerhof* قاهره ۱۹۴۰ ص ۱۲

پزشك، از یونانیان آسیای کوچک است و در نخستین سده میلادی میزیسته او را کتابی است در پنج بخش که در آن از داروها و گیاهان و جانوران و کانه‌ها که در پزشکی بکار آید، سخن رفته است. این کتاب *Materia Medica* نزد پزشکان ایرانی و عرب قرون میانه کتاب الحشائش خوانده شده و ترجمه آن از یونانی به عربی به اصطفتان (Stéphan) ابن بسیل باز خوانده شده است. اصطفتان از شاگردان حنین بن اسحق (۱۹۴-۲۶۰ هجری) است، همان پزشك نامور عیسوی کیش المتوکل، خلیفه عباسی که بسیاری از نوشته‌های یونانی را سریانی و عربی گردانیده است. ابن ابی اصیبعه پزشك (۶۰۰-۶۶۸ هجری) در کتاب *عیون الانباء فی طبقات الاطباء* شرحی راجع به ترجمه کتاب دیسکوریدس و اصطفتان مینگارد. چنانکه میدانیم بیشتر کتابهای پزشکی یونانی بدستیاری شاگردان حنین بن اسحق از ترجمه سریانی آنها بزبان عربی گردانیده شده، اما بگفته ابوداود سلیمان بن حسان اندلسی معروف به ابن جلجل طیب درباری خلفای اندلسی، اصطفتان مفردات دیسکوریدس را مستقیماً از یونانی به عربی گردانیده و در مقابل هر يك از لغتهای یونانی که لغت عربی نیافته، آن لغت را همچنان بحال خود گذاشت یعنی آنرا فقط بخط عربی در آورد و امیدوار بود که پس از او الله کسی را خواهد فرستاد که معادل آنها را به عربی بشناسد و بنگارد. بنا بر این ترجمه کتاب دیسکوریدس مستقیماً از یونانی به عربی استثنائی است. غرض از ذکر مفردات دیسکوریدس این است که همه مفردات دانشمندان ایرانی و عرب از مفردات دیسکوریدس و جالینوس سرچشمه گرفته و ضمناً بوفور لغات یونانی در اینگونه کتب برمیخوریم. چون در این نامه در گفتارهای دیگر از دیسکوریدس یاد خواهیم کرد در اینجا باختصار بآن پرداختیم. دیسکوریدس در مفردات خود مدیکه را تعریف کرده، از علوفه چارپایان بشمار

۱- نگاه کنید به شرح اسماء العقار : Un Glossaire De Matière Médicale De Maimonide par Max Meyerhof, Le Caire 1940 p. VI-VIII

در بساطه حنین بن اسحق نگاه به Encyclopédie De l'Islam Tome II p. 357 درباره ابن ابی اصیبعه و ابن جلجل نگاه کنید به لغت نامه دهخدا تهران ۱۳۲۵ خورشیدی. البقوبی که در سال ۲۹۲ هجری درگذشت دیسکوریدس را «صاحب کتاب الاشجار و العناقیر» نوشته، نگاه به تاریخ البقوبی الجزء الاول چاپ نجف ۱۳۵۸ ص ۹۲

آورده است .

کولوملا Columella یکی از نویسندگان و دانشمندان اصلا اسپانیایی در سال ۶۰ میلادی کتابی نوشته (De re rustica) در کشت و ورزوپرورش درختان و کشت گیاهان که فقط بخش کوچکی از آن بجای مانده ، گوید که يك بوگروم Jugerum زمین (۲۵۱۸ متر مربع) باندازه‌ای اسپست بار میدهد که سه اسب را در هنگام یکسال میتوان با آن خوراک داد .

از یونانیان و رومیان که بگذریم در همه مفردات که از دانشمندان ایرانی و عرب بجای مانده کم و بیش از اسپست یاد شده و برخی از آنها را خواهیم نگاشت .

اسپست در يك قرن و نیم و متاخرتر در نیم قرن پیش از مسیح بایتالیا در آمد و در حدود همین زمان از ایران خاوری که امروزه ترکستان روس خوانند ، بچین برده شد و در آنجا بنام موسو Mu-su رفته رفته سر زمین های پهناور فغفور (بغپور) را فرا گرفت، نام این گیاه ایرانی در سفر از فرغانه بچین باندازه‌ای فرسوده شده و دگرگون گشته که امروزه نام بومی آنرا نمیتوان باز شناخت . کارنامه مسافرت اسپست بچین باختصار این است : امپراتور چین ووتی Wu-ti یا وودی Wu-di (۱۴۰-۸۷ پیش از میلاد) از خاندان هان Han (از خاندان هان غربی) همزمان اردوان دوم (۱۲۷-۱۲۴ پیش از میلاد) و پسرش مهرداد دوم اشکانی (۱۲۴-۸۷ پیش از میلاد) یکی از تواناترین

۱- در تاریخ چین خاندان هان غربی از سال ۲۰۶ پیش از میلاد مسیح آغاز میگردد و بسال ۲۴ میلادی انجام میپذیرد و خاندان هان شرقی از سال ۲۵ میلادی آغاز میشود و بسال ۲۲۰ میلادی پایان میگردد. پادشاهی این خاندان که بیش از چهار صد سال پایا ماند بهترین روزگار خوشی و آسایش و سرانرازی چین است. از اینکه در این خاندان پادشاهان غربی از پادشاهان شرقی باز شناخته شده برای این است که سرسلسله این خاندان گئودسو Gau-dsu پس از آنکه در سال ۲۰۲ پیش از میلاد بتخت و تاج امپراتوری رسید شهر چنگان (Tschang-an) را در ایالت شانسی Shansi بنزدیکی سی - ان - فو (Si-an-fu) در مغرب چین پایتخت خود برگزید و در سال ۲۵ میلادی گوانگ وو دی Guang Wu-di که یکی از پادشاهان همین خاندان هان میباشد پایتخت خود را در مشرق چین در شهر لوینگ Lo- yang در ایالت هونان Honan برقرار ساخت .

در زمان امپراتور مینگ دی Ming-di (۵۸-۷۵ میلادی) جانشین گوانگ وو دی واقعه بزرگ و مهمی بچین روی داد و آن داخل شدن دین بوداست در آنجا و این در تاریخ چین نخستین بار است که دین بیگانه در آنجا راه یافت.

شهریاران چین است. در هنگام پادشاهی بلند وی چین از هر سوی بزرگتر و فراختر گردید و از شکوه و جلال برخوردار شد. در آن روز ادب و هنر در آن سرزمین رونق یافت، بویژه در روزگار او چین از دستبرد هونها (هپتالها) که ایران هم از گزند آنان برکنار نبود، دور ماند. پیش از سرکار آمدن ووتی همواره کشور چین از این قوم وحشی در رنج و شکنج بود. امپراتور ووتی برای این که از سوی باختری کشورهای پهناور چین از هجوم و دستبرد این قوم بیابان نورد آسیای مرکزی آسوده باشد خواستار دوستی و یگانگی با قوم یوئه چیی Yue-tchi گردید. اینان که آریایی نژاد و تیره ای از طوایف کوشان بودند^۱ توانستند هیونگ نو Hiung-nu (هونها هپتالها) را از پیرامون کانسو Kansu برانند و نخست کاشغر و پس از آن بلخ و سفد (تخارستان) را بچنگ آورند. قومی که نزد چینیان یوئه چیی خوانده شده همان است که اردوان دوم اشکانی در سال ۱۲۴ پیش از میلاد در پیکار آنان کشته شد.^۲ ووتی بمنظور عهد و پیمان با آنان و بدستگیری و همراهی آنان از تاخت و تاز و غارت هپتالها برکنار ماندن، سفیری موسوم به سردار چانگ کی یین Tchang Kien را بنزد آنان فرستاد. سفر این سردار در این بخش از آسیای مرکزی ۱۲ سال (بروایتی سیزده سال) طول کشید و چند بار هم گرفتار هپتالها شده و رهایی یافت.^۳ چانگ کی یین از این سفر ره آورده های گرانبهایی از مرکز آسیا بدیار خویش برد و آنچه در آنجا دیده و شنیده بچین رسانید و از این بخش آسیا دری از فرهنگ ایرانی و یونانی بروی چین گشود. از جمله ره آورده های سردار چانگ کی یین گلهای از اسبهای ایرانی برای ووتی بخیور. در چین اسبهای زیبا و خوش سر و سینه و گردن برکشیده و باریک و بلند پای و تیز تک و هوشمند و دلاور ایران را با اسبهای

۱- نگاه کنید به Eranshahr von Marquart, Berlin 1901 S. 200-

و به Bégram, Recherches Archéologique et historique sur les Kouchans par R. Ghirschman, Le Caire 1946 p. 112-114

و به Mankind-Whither Bound by M. N. Dhalla, Krachi 1950 p. 239

۲- نگاه به Geschichte Iran von Justi, im Grundriss Der Iran. Philologie 2. Band s. 489

۳- نگاه کنید به Harmsworth History of The World, London vol. II p. 756; vol. IV p. 1462; vol. VII p. 2599.

زشت و كوچك اندام مغولی برتری میدادند و آنها را از نژاد اسب آسمانی (T'ien-ma) میخواندند. خود بغیور و وتی دوستار آنها بود و پرورش آنها میکوشید. از برای اینکه این اسبها همچنان در چین خوشگل و چالاک پرورش شوند و نژاد آنها پایماند و بفضونی گراید سردار چانگ کی بن با این تکاوران ایرانی خوراک دلپسند آنها را نیز از مرزو بوم ایران بچین برد. تخم این گیاه در سال ۱۲۶ پیش از میلاد به وتی تقدیم گردید و نخست در باغهای کاخ کشته شد و پس از آن از باغهای کاخ پادشاهی باسپستزارها راه یافت و رفته رفته سراسر کشورهای شمالی چین را هم فرا گرفت. آب و هوای چین باندازه ای باین گیاه سازگار آمد و خوب پرورش یافت که از آنجا تخم آنرا پس از پیدا شدن امریکا بآن سرزمین نو بردند و در آن سرزمین نیز بهترین نوع آن بیار آمد و بویژه در ارژانتین. گذشته از اسپست، گیاه شناسان چین چندین گیاه را در مرزو بوم خود از ره آوردهای سردار چانگ کی بن یاد کرده اند، در میان آنها رز و انار و گردو که هر سه ایرانی یا از سرزمینهای همسایه ایران شناخته شده، امیدواریم در گفتار دیگر از آنها سخن بداریم. رز یا مو از هر کجا که باشد خواه از ایران زمین یا از آسیای کوچک بدستیاری سردار چانگ کی بن بچین برده شده است. خود این سردار میگوید که چگونه در فرغانه (در چینی Ta Yüan) از انگور باده (شراب) میساختند. نام انگور در چین پاو تئو P'u-tao میباشد، نامی که یاد آور بادك bādak پهلوی و باده فارسی است. اسپست نیز مانند رز از فرغانه بچین در آمد، ناگزیر این رستنیها با نامهای خود بآنجا رفتند. در گفتارهای دیگر این نامه خواهیم دید که نامهای بسیاری از رستنیها که از مرزو بوم خود ب سرزمین دیگر رفتند نامهای بومی را با خود بردند.

اسپست و رز که تا سال ۱۲۶ پیش از میلاد مسیح در چین دیده و شناخته نشده بودند ناگزیر در آنجا نام و نشانی هم نداشتند جز اینکه بگوییم در آنجا باین نوریسیدگان بمناسبتی نامی داده باشند چنانکه در ایران بدو گل که از امریکا ب ما رسیده نام لادن و آهار داده اند. از این دو گل در گفتارهای جداگانه سخن خواهیم داشت. اسپست در زبان چینی موسو mu-su خوانده شده، اگر این نام از لهجه فرغانه باشد، باید بگوییم در

این سفر باندازه‌ای فرسوده شده و دیگر گون گشته که امروزه نمیتوان آنرا بازشناخت. آنچه در نوشته‌های باستانی چینی ثابت است این است که هوسو *mu-su* و پاوئو *Pu-tao* هر دو از لغات بیگانه زبان چینی بشماراند و ثابت است که در زمان چانگ - کی‌ین که یکسال را در بلخ گذرانده، همانجائی که زبانش یکی از لهجه‌های ایرانی بوده و خود او هم گوید: « هر چند در این سامان از فرغانه گرفته تا بسوی انسی *An-si* (= پارتیا *parthia* سر زمین پارتها، خراسان کنونی) و بالاتر بسوی سر زمینهای غربی زبانهای گوناگون دارند، اما این لهجه‌ها باندازه‌ای بهم نزدیک هستند که مردمان این مرز و بومها بخوبی زبان یکدیگر را درمی‌یابند». استرابو (۶۳ پیش از میلاد تا ۱۹ میلادی) نیز در جغرافیای خود مینویسد: « نام آریا (*Ariana*) اطلاق میشود به بخشی از پارس و ماد و شمال بلخ و سغد زیرا مردمان این سرزمین‌ها تقریباً یک زبان دارند». ^۱ فرغانه در کرانه بالای رود سیحون (سیردریا) از همان زمان خراجگزار چین گردید و همه سرزمین‌های رود تاریم بچنگ چین افتاد و همواره کاروانی از چین با آسیای مرکزی در راه بود و این راه را نگهبانان لشکری چین نگاهداری میکردند و تا دو قرن پس از میلاد مسیح هم سپاهیان چین آنرا در تصرف داشتند. دیگر از چیزهایی که در همین راه در همان روزگاران از ایران زمین شرقی بچین رفت شیشه است که در آن زمان بسیار گرانها بود. گویند چینی‌ها بسیار کوشیدند که خود شیشه بسازند، در آزمایشهای خود باختراع ظروف معروف به چینی کامیاب شدند. و بسیاری از داروهای ایران با آنجا رفت و آنچه از چین بایران آمد ابریشم است که بوزن زرداد و سغد میشد. ^۲ در روزگاران گذشته اسبهای ایران در تندی و زیبایی شهرت جهانی داشتند و مایه زندگی آنها که بنام آنها اسپست خوانده شده فرسنگها کشتزارهای ایران را فرا گرفته همه جا از این گیاه سبز و

Strabo XV, II, 8

-۱

۲- نگاه کنید به *Geschichte Chinas von Wil. Schüler Berlin 1912* s. 22-28.

و به *Sino-Ircnica by. Berthold Laufer, Chicago 1919 p. 208-212; p. 254; p. 276*

خرم بود. آنچه طبری که در سال ۳۱۰ هجری در گذشت در تاریخ خود از گزیت یا مالیات^۱ برخی از غله‌ها در روزگار خسروانوشیروان یاد کرده بخوبی اهمیت و ارزش اسپست و فزونی کشتزارهای آنرا در زمان ساسانیان می‌رساند: «از برای هر يك جریب زمین که گندم یا جو کاشته میشد، يك درهم گزیت نهادند. از برای يك موزار هشت درهم، از برای يك جریب اسفست هفت درهم، از برای هر چهار درخت خرماي ایرانی يك درهم، از برای هر شش درخت خرماي معمولی يك درهم، از برای شش درخت زیتون يك درهم.»^۲ چنانکه دیده میشود اسپست پس از انگور گرانبهارترین محصول و جو که خوراك اسب هم میباشد با گندم یکسان بوده است.

گفتیم فصفه (جمع فصافص) معرب اسپست است و لفظ عربی آن «رطبه» و خشك آن «قت» میباشد. در بسیاری از کتب ادویه یا مفردات طب ایرانی و عرب از این گیاه یاد شده و تخم آنرا قابض دانسته‌اند و از برای خود گیاه خاصیت‌های گوناگون نوشته‌اند. در اینجا برخی از این نوشته‌ها را تا باندازه‌ای که با خود لغت پیوستگی دارد یاد میکنیم. در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه که کهن‌ترین «مفردات» در فارسی بشمار میرود و مؤلف آن ابو منصور موفق بن علی الهروی هم‌زمان منصور بن نوح سامانی در میان سالهای ۳۵۰-۳۶۶ آنرا نوشته، آمده: «رطبه را اسپست گویند پیارسی...»^۳

۱- گزیت از لغتهای آرامی است که دیر گاهی است در زبان فارسی در آمده: گزیتی نهادند هر يك درم گرایدون که دهقان نباشد دژم (فردوسی). این واژه بیگانه بو اژه بیگانه و نومیالیات برتری دارد.

۲- از خرماي معمولی نخل بابل زمین، بیت ارامیه Beth Aramäyê اراده شده. خرماي فارس، سرزمین خشك، بهتر از خرماي سرزمین، نمناك دجله است. نگاه کنید به

Tabari von T. Nöldeke (Geschichte Der Perser Und Araber Zur Zeit Der Sassaniden) Leyden 1879 s. 244

ابن البلخی در فارسنامه که در نخستین سالهای آغاز قرن ششم هجری نوشته شده نیز از خراج غله در روزگار خسروانوشیروان یاد میکند، اما اسپست بشمار نیامده اینچنین: «کشته‌ها و غله بوم از يك گری (جریب) زمین خراج يك درم سیم نقره، زمین دژ بوم، از يك گری زمین خراج هشت درم، درخت خرما، پارس، از چهار هر درخت خراج يك درم، خرما، و قل از هر شش درخت خراج يك درم. درخت زیتون از هر شش درخت خراج يك درم» نگاه کنید به فارسنامه تألیف ابن البلخی بسی و اهتمام لیسترانج و نیگلسون کمبریج ۱۳۳۹ هجری ص ۹۳ از برای تاریخ تألیف همین کتاب نگاه بصفحه XI آن.

۳- نگاه به کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، چاپ وینه

ابن درید (محمد بن حسن بن عتاهیه از دی لغوی ۲۲۳-۳۲۱) در *جمهرة اللغة* گوید:
 «والفصافص فارسیه معربه اسفست وهی الرطبة»^۱ ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰)
 اندکی پیش از مرگ خود کتابی در مفردات نوشت موسوم به *کتاب الصیدنه*. این کتاب را
 ابوبکر بن علی بن عثمان (اسفر) الکاشانی در سال ۵۹۷ هجری از عربی بفارسی
 گردانیده است. در این شرح فارسی صیدنه چنین آمده: «رطبه سبست را گویند چون
 سبز باشد و جمع اورطاب گویند... و اهل مصر قضب گویند و طایفه از اهل لغت قت
 اسپست تر را گویند و خشک را نیز گویند و اصمعی گوید فصافص جمع فصفه است
 و بلغت فارسی اورا سبست گویند...»^۲ در مفردات (کتاب جامع المفردات الادویه
 والاغذیه^۳) ابن بیطار (ابو محمد عبدالله بن احمد ضیاء الدین البیطار المالقی) که در سال
 ۶۴۶ (نزد برخی در سال ۶۴۴) در دمشق در گذشت در جایی آمده: فصفه ابوحنیفه
 هورطب القت ویسمى الرطبة مادامت رطبة فاذا جفت فهی القت وهی کلمه فارسیه الاصل

۱- نگاه به *Ibn Duraid And His Treatment of Loan-Words by A Siddiqi, Allahabad 1930 (Reprinted From The Allahabad University studies, Vol. VI) p. 735*

۲- کتاب *الصیدنه*: حاجی خلیفه (۱۰۱۷-۱۰۶۷) در *کشف الظنون* آن را کتاب *الصیدله* یاد کرده و در برخی از نسخه های ترجمه فارسی آن نیز *صیدله خوانده ام*. نسخه خطی *صیدنه* فارسی که نگارنده استفاده کرده، نسخه بسیار گرانبھائی است از کتابخانه مجلس. درباره یگانه متن عربی آن که نسخه ناقص و منقوشی است و ترجمه فارسی آن نگاه کنید به:

Zur Quellenkunde der Persischen Medizin von A. Fonahn, Leipzig 1910 s. 103; Un Glossaire De Matière Médical De Maïmonide, édité et traduit par Max Meyerhof Le Caire 1940 p. IX
 صیدنه ابوریحان بیرونی کتابی است در تعریف داروهای رستی و کانی که در پزشکی بکار آید، اصلاً عربی نوشته شده اما از متن عربی آن گویا جز از یک نسخه ناقص و منقوش که یاد کردیم و در یکی از شهرهای آسیای کوچک موجود است، خبری نداریم.

مترجم فارسی آن خود را در دیباچه کتاب چنین معرفی کرده: ابوجعفر بن علی بن عثمان اسفر الکاشانی. در برخی از نسخه نام مترجم بجای ابوجعفر، ابوبکر، نوشته شده است و او در دهلی، یزیسته و از پادشاه همزمان خود ایلتمش نام میبرد، ابو الفتح ایلتمش از پادشاهان دهلی هند است که در سال ۶۰۷ بتخت نشست و در سال ۶۳۳ در گذشت. ترجمه فارسی *صیدنه* بیرونی کتاب بسیار سودمندی است. مترجم دانشمند آن مأخذ بسیار خوبی از نویسندگان ایرانی و عرب و هندی در دست داشته است.
 ۳- در مفردات ابن بیطار از هزار و چهارصد دارو یاد شده است. نگاه به

Arabian Medicine by Campbell London 1926 Vol. I p, 101

ثم عربت وهي بالفارسية اسفست...» ودر جای دیگر همان کتاب آمده: «رطبه هي الفصفصه و يقال ليا بسهما القت»^۱ در شرح اسماء العقار تألیف ابو عمران موسی بن میمون بن عبدالله الاسرائیلی القرطبی فیلسوف وطیب که در سال ۵۲۹ در اندلس (اسپانیا) تولد یافت و در سال ۶۰۱ هجری در قاهره درگذشت، چنین آمده: «قت هو الذي يقال له السفسف والفصفصه و هو الذي يسمى علف الدواب وهو القضب، ومادام اخضر يسمى رطبه واسمه بعجمية الاندلس يربه دموله معناه عشبة البغلة» و باز در کلمه قرط آمده: «قرط هذا النبات المشهور بمصر الذي تعلقه الدواب ويسمى الشبندر ويسمون اسمه البرسيم»^۲ نامی که در اسماء العقار بزبان اندلسی یعنی اسپانیایی به اسپست داده شده درخور توجه است: یربه دموله Yerba de mula اسپانیایی در فرانسه herbe de mule یعنی علف استر و دیگر اینکه قرط که يك گونه اسپست است Trifolium alexandrinum L. شبندر خوانده شده و از آن یاد خواهیم کرد.^۳ ماکس مایر هوف نوشته برسیم شاید نام قبطلی این گیاه باشد. در منتهی الارب آمده: برسیم دانه نباتی است که برطبه ماند مگر برك آن از رطبه بزرگتر است. محمد بن یوسف الطیب الهروی در جواهر اللغة که در سال ۹۲۴ هجری نوشته شده درجایی گوید «الرطبه اسپست است» ودر جای دیگر آورده: «القت: اليا بس من الاسفست...»^۴

۱- نگاه بکتاب الجامع المفردات ابن البيطار چاپ مصر

۲- نگاه بشرح اسماء العقار . Un Glossaire De Matière Medicale De Maimonide édité et traduit dar Max Meyerhof Le Caire 1940

راجع بخود مؤلف اسماء العقار نگاه کنید بصفحه XLIX

۳- در انجن آرا آمده: شندر و بیارسی کرت بضم کاف عربی نیز گویند و معرب آن قرط است.
 ۴- چون در گفتارهای دیگر باز از مطالب جواهر اللغة یاد خواهیم کرد در اینجا از برای رفع اشتباه لازم است گفته شود: از محمد بن یوسف الطیب الهروی کتابی در دست است بنام جواهر اللغة و همین کتاب بحر الجواهر هم نامیده شده است. موضوع آن در لغات طبیبی است، نامه ایست بسیار سودمند، در سال ۱۸۳۰ میلادی در کلکته بنام بحر الجواهر بچاپ رسیده است نسخه ای که نگارنده در دست دارد بهمین عنوان در سال ۱۲۸۸ هجری در تهران چاپ شده و خود مؤلف در مقدمه کتاب صراحة گوید سمیتها بحر الجواهر و آن را بنام محمد المشهر بامیر بیک وزیر آورده است، در جواهر اللغة خطی که نگارنده زیر دست دارد همان مؤلف صراحة گوید سمیتها جواهر اللغة و آن را بنام جلال الدین ملک دینار تألیف کرده و گوید:
 بقیه در صفحه بعد

اسپست از گیاهانی است با ریشه بسیار بلند و توانا بسنگ و کلوخ چیر شده باندازه زیادی بزمین فرو میرود و آب را بخود میکشد. چندان نیازمند آبیاری کشاورز نیست و از اینرو ارزش آن از گیاهان دیگر این نوع چون شبدر بیشتر است. امروز هم در ایران در خرید و فروش زمینی که از ریشه های اسپست بر خوردار باشد بیشتر ارزش دارد، بویژه اینکه از کشتزار اسپست در هنگام ده و پانزده سال میتوان بهره برداشت. گفتیم، استرابو Strabo در نخستین سده میلادی نوشته که این گیاه سی سال پایا میماند و در سال شش بار میتوان آن را دروید.

در گیاه شناسی پنج بار در سال میتوان آنرا چید. اما در ایران هفت چین آن معروف است. در بسیاری از جاهای ایران نخستین چین آن را که هنوز گیاه نازک و تازه است مانند کاهوباسر که میخورند، بویژه در روز سیزده سال در کنار کشتزاران اسپست خوردن آن گیاه نارس نزد گروهی از سنتهای دیرین است، این گیاه نسبت بگیاهان دیگری که از برای خوراک چارپایان بکار میرود کم زحمت تر است. نسبت برستنیهای هم نوع خود بیشتر از سرما متاثر میشود. از هر حیث گیاهی است که بانهاد سرزمینهای بلند و گرم و خشک ایران میسازد. در کشور اسب خیزی چون ایران مایه زندگی آنرا که اسپست باشد باید از بخشایش ایزدی دانست. باید بیاد داشت که در پارینه اسپان تیزتک و چالاک که از هرسوی بتکاپوی در آمده و هماوردان ایران را از پهنه کارزار راندند، از همین گیاه نیروی یافتند.

اما شبدر (شبدر) که آنهم نزد ما نام و نشانی دارد در کشتزاران پرورش میگردد و بسا هم خود روی دیده میشود، از همان نوع اسپست است، اما از آن کم عمر تر و کوتاه

مانده از صفحه پیش

اخلاق محمدی در او بسیار است

شاهی که باو لطف الهی یار است

در عدل همه دانك و ملك دینار است

دانی چه بود نسبت شاهان با او

این کتاب با این دو نام که عبارات عربی و فارسی را بهم در آمیخته در بسیار از موارد عبارات

کم و بیش با هم فرق دارد. مثلاً راجع به وقت در بحر الجواهر آمده «وقت بالفتح اسپست تر و بعضی گویند

اسپست خشک است». همچنین لغاتی که در جواهر اللغة خطی نگارنده که در سال ۱۲۷۸ هجری نوشته شده

یاد شده بیشتر از لغات بحر الجواهر چایی است.

تراست و هوای نعمت دارد. از گرما و خشکی زودتر فرسوده میشود. بنابراین این گیاهی است که بانهاد سرزمین های باختری سازگار است.

امادر اروپا نام و نشان تاریخی آن چندان قدیم نیست، اسنادی که در اروپا دلالت بکشت آن کند بالاتر از قرن شانزدهم میلادی نمیباشد در گیاه شناسی چندین گونه شبدر *Trifolium* شناخته شده و نامی که در لاتین بآن داده شده درست مطابق نامی است که در افغانستان بآن داده «سه بر گه» گویند. در گیاه شناسی يك گونه شبدر یا سه بر گه را شبدر سرخ گویند *Trifolium pratense* و یکی دیگر شبدر سفید *Trifolium repense* نام داده اند.

و سدیگر را باز بمناسبت رنگ گلش شاید در فارسی بتوان شبدر ارغوانی *Trifolium incarnatum* خواند مرزوبوم این گیاه که بسیار کمیاب است در جنوب اسپانیا و الجزیره است و برخلاف شبدرهای دیگر یکبار در سال چیده میشود و گل سنبله ای آن ارغوانی است و جز اینها. نام شبدر سفید که بمناسبت گلش در زبانهای اروپایی چنین خوانده میشود در لاتین باصفت *repens* باز شناخته میشود و معنی لفظی این گیاه در فارسی میشود «سه بر گه ناگهان» یا «سه بر گه تند و تیز» و این یاد آور مفهوم شبدر است که یکشنبه سر بدر میکند یا تخم آن زود، در هنگام یک شب سبز میشود. اما خود گیاه شبدر در گیاه شناسی از رستنیهایی است که در شب بخواب میرود و برگهای آن در شامگاه هیئت دیگری میپذیرد.^۱

پس از یاد کردن نام و نشان و گذشته اسپست و خویشاوندان آن، باید گفت از شکفتیهای زبانی است که چگونه لفظ بی نام و نشانی چون «یونجه» جای يك لغت با پدر و مادر و خانه و کاشانه دار چندین هزار ساله را میگیرد و آنرا از میان میبرد. بدبختانه در سرزمین ما اینگونه تاخت و تازها همانند بسیار دارد، یونجه نمونه ایست از آنها.

۱- نگاه کنید (Die Pflanze Der Feldwirtschaft) Das Leben Der Pflanze: Stuttgart 1913 s.314-319

همین بخش از کتاب جداگانه بعنوان : Die Pflanzen Der Feldwirtschaft در کتابی انتشار یافته است و هر دو از مؤلف Fruwirth میباشد.

نیشکر

تلخ است دهان عیشم از صبر
ای تنک شکر بیار قندی
سعدی

واژه شکر با خود نیشکر از هند بایران آمد و با اندک تغییری در زبانهای دیگر راه یافت؛ از آنهاست در عربی سکر که در سدهٔ دوازده میلادی در هنگام جنگ صلیبین جنگاوران این خونریزی که مقدس خوانده شده، شکر را بانامش از سوریه بارو پابردند. در همهٔ زبانهای اروپایی همین لغت با کمی تفاوت از همدیگر، رایج است. ^۱ شکر در سرزمین باستانی خود هندوستان، سرکارا *Sarkarâ* خوانده شده، در زبان دراویدی چکارا *Cakkarâ* و در یونانی سکخرون *Sakxaron* و در لاتین سکخروم *Saccharum* گردیده است. نیشکر *Saccharum officinarum* در سانسکریت ایکشو *Ikshu* نام دارد و یک گونه از این رستنی که خود رو (وحشی) در سرزمینهای گرمسیر آسیا و شمال و مرکز افریقا میروید و به بلندی پنج متر میرسد، در لاتین *Saccharum Spontaneum* نامیده میشود.

چون نیشکر از هند است و بویژه بنگاله مرز و بوم آن دانسته شده، ناگزیر در همهٔ زبانهای روی زمین نام این مادهٔ شیرین از یک ریشه و بنیاد است. چغندر گیاه دیگری که از آن نیز شکر گرفته میشود، از صنایع نواست و از آن سخن خواهیم داشت. هر چند نزد برخی از دانشمندان نیشکر در سدهٔ هفتم پیش از میلاد از هند بچین رفته ^۲ اما ایران پس از هند در کشت نیشکر و ساختن شکر دومین سرزمین شناخته شده و از اینجا به بسیاری از کشورهای دیگر در آمده است.

پیش از اینکه شکر و نیشکر هندی در جاهای دیگر جهان شناخته شود و بکار آید

۱- نگاه به *Morgenländische Wörter im Deutschen von Enno Littmann*
Z. weite Auflage, Tübingen 1924 s.87

۲- نگاه کنید به *Encyclopédie De l'Islâm vol. IV P.533-534*

یگانه ماده‌ای که از برای شیرین کردن خورش بکار میرفته انگبین (= عسل) بوده ، این است که نزد پیشینیان شکر هندی، انگبینی دانسته شده که بی زنبور از نیشکر بدست می‌آید و در چینی قند راسنک انگبین (سنک عسل، شی می Shi mi) خوانده‌اند .

در نوشته‌های یونانی کهنترین کسانی که از شکر یاد کرده اند نویسندگان پایان سده چهارم پیش از میلاد مسیح میباشند . هردوت که در سده پنجم میزیسته از آن یاد نکرده و نه کتزیاس بزشاک یونانی اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴ - ۳۵۹ پیش از میلاد) . یکی از آنانیکه از شکر نام میبرد نثارخس Nearxos در یانوردو دیگری اونسیکریتس Onesikritos تاریخ نویس و فیلسوف است که هردو در هنگام لشکر کشی اسکندر بایران و هند (۳۳۱ پیش از میلاد) همراه وی بودند و هردو نوشته اند که در هندوستان يك گونه‌نی هست که بی زنبور انگبین میدهد . سفر نامه نثارخس و تاریخ اونسیکریتس هردو از دست رفته ، اما نویسندگان دیگر مانند استرابو Strabo (۶۳ پیش از میلاد تولد یافت ، ۱۹ میلادی در گذشت) و اریانس Arrianos (۹۵ - ۱۷۵ میلادی) و دیگران مطالب بسیاری از نوشته‌های آنان را در نامه های خود آورده اند که هنوز در دست است . دیگر از نویسندگان باستانی که در سخن از هند از شکر هم یاد کرده مگاستنس Megasthenes میباشد که در سده سوم پیش از مسیح ، سلوکس نیکاتور Seleukos Nikator او را سفیر خود بدر بار امپراتور هند چندره گوپته Candragupta (در یونانی Sandrokottos) فرستاد .^۱ چندره گوپته از خاندان موریه Maurya در سال ۳۲۲ یا ۳۲۵ پیش از مسیح در مگده Magadha کشور شمال شرقی هند بتخت نشست و شهر پاتلی پوتره Pâtliputra را که امروز پاتنه Patna خوانند (در یونانی Palimbothra) تختگاه خود ساخت و رفته رفته سرزمینهای دیگر هند را بدست آورده از برای نخستین

۱ - چندره گوپته لفظاً یعنی ماه نگهداری کند ، همانند نام ایرانی « ماه بوخت » (= مه‌زرد) یعنی ماه رها نید یا ایزد ماه دستکار ساخت . نامهای ایرانی که با فعل بوختن (رها نیدن) ترکیب یافته باشد بسیار است . از آنهاست : سبخت ، چهار بخت (= صهار بخت) پنج بخت ، شوع بخت (بختیشوع) و جز اینها . گوپند باندوساره Bindusâra پسر و جانشین چندره گوپته دختر سلوکس نیکاتور را بزنی گرفت . پسر و جانشین وی اشوکا Ashoka پادشاه نامور هند و مروج دین بودا از این زن است .

باريك امپراتوری بزرگ و توانا در هند بوجود آورد. خاندان هوریه تا حدود سال ۱۸۴ پیش از مسیح در پادشاهی هند پایا ماند. مگاستنس از سوی سلوکس که در سال ۳۱۲ پیش از مسیح در بابل تاجگذاری کرده بود و ایران هم در زیر فرمان وی بود، چندین سال در دربار پاتنه گذارنده و کتابی بنام هند Indiac نوشته که بهترین سندی بوده در چگونگی جغرافیایی و لشکری و اقتصادی و کشاورزی و قانون و برخی از رسم و عادت و عقیده دینی هند در باستان.

هر چند در برخی از موارد استرابو اوراگزاف گوی و دروغپرداز یاده کرده اما شبیه نیست که کتاب او بسیار گرانها و سودمند بود، بدبختانه آنهم از میان رفته، اما نویسندگانی چون استرابو Strabo، اریانس Arrianos که یاد کردیم، دیودرس Diodoros (۶۳ پیش از میلاد تولد یافت و ۱۴ میلادی در گذشت)، پلینیوس Plinius (در سال ۷۹ میلادی در گذشت)، دیو کریسوس تموس Dio Chrysostomos (در نخستین سده میلادی)، نیکولاوس Nikolaos از شهر دمشق (در يك سده پیش از میلاد میزیسته)، آتنئوس Athenaeos که در سال ۱۹۳ میلادی کتاب خود را نوشت، از بیوس Eusebius (۲۶۴-۳۴۰ میلادی) و چندتن دیگر از نویسندگان یونانی و رومی کتاب مگاستنس را خوانده و مطالبی از او در تألیفات خود آورده اند.^۱ برخی از اینان از ماخذ مگاستنس نوشته اند که در هند از نی انگبین گیرند. پلینیوس مینویسد: «عربستان هم شکر دارد، اما شکر هند بهتر از آن است، این انگبینی (عسل) که از نی گرفته میشود مانند کثیرا سفید است. زیر دندان خورد میشود. پاره‌های بزرگ آن بدرستی فندق است. آنرا از برای دارو و درمان بکار برند».^۲ دیسکوریدس Dioskurides که در نخستین سده زیسته و جالینوس که در دومین سده میلادی بسر برده، هر دو از پزشکان نامور یونانی که از آنان در گفتار «اسپست» یاد کردیم، در نوشته‌های خود از شکر نام میبرند، اما این دو ماده کمیاب و گرانها را که بدشورای بدست می‌آید از

۱- نگاه به Megasthenis Indica. Fragmenta Collegit Commentationem et indices addidit E. A. Schwambeck Bonnae 1846.

Plinius XII 17

برای دارو و در مان بیماران تجویز نمیکنند .

شکر یا شیرۀ نیشکر که در نوشتهای پیشینیان انگین نی نیز خوانده شده در مقابل انگین زنبور دیر گاهی است که در ایران شناخته گردیده ، هر چند درست دانسته نشده که در چه زمانی در ایران در آمده ، اما در نوشتهای پهلوی که از یادگارهای روزگار ساسانیان است ، چندین بار بواژه شکر برمیخوریم از آنهاست نامه پهلوی نامزد به خسرو کواتان و ریتک.^۱ ناگزیر نیشکر در مسافرت از هند بایران در سرزمینی نزد ما با اقامت افکند که آب و هوایش بهوی سازگار آید ، سرزمینی مانند هند که از آب فراوان برخوردار باشد و هوایش گرمسیری تا از گزند یخ و فسر دگی زمستان سخت برکنار ماند ، بنا بر این جنوب ایران از برای کشت این گیاه مناسب است و بویژه خوزستان یا برخی از سرزمینهای پیرامون دریای گرگان (خزر) که زمستانش چندان سرد نیست ، چون مازندران که شکرش معروف بود، و یا هر آنجایی از کشور پهناور ایران که کم و بیش هوایش با هوای مرزوبوم اصلی آن همانند باشد .

مگوشکر حکایت مختصر کن چو گفتی سوی خوزستان گذر کن
(نظامی، شیرین و خسرو)

بگواهی گروهی از نویسندگان کشت نیشکر در خوزستان بسیار رواج داشت و همه جای آن سرزمین از این نیزارها برخوردار بود . مورخ ارمنی موسی خورنچی که در دومین نیمه از پنجمین سده میلادی میزیست، مینویسد که نیشکر در عیلام نزدیک گندشاپور کشت میشود . چنانکه میدانیم در گندشاپور (= جندشاپور) در روزگار ساسانیان یک دانشکده پزشکی برپا بود . برخی از دانشمندان کشت نیشکر را در آنجا، در آغاز از برای بکار بردن پزشکان جزء دارو ها دانسته اند ، آنچنانکه بسیاری از داروها از هند بآنجا آورده میشد . از نوشتهای جغرافیانویسان بخوبی پیداست که خوزستان از برای کشت نیشکر اختصاص داشته، ابن حوقل که از سال ۳۳۱ هجری در

۱- در فرهنگ پهلوی که مناسبتی هم خوانده میشود بفظ کلمه ای «شکر» خوانده شده، نگاه به مناسبتی باهتام هوشنک - هوك .

هنگام ۲۸ سال بسیاری از کشورها را پیمود در کتاب صورة الارض در سخن از خوزستان گوید: جایی در آنجا نیست که از نیشکر بی بهره باشد: «ولیس من بلدایس به قصب سکر فی جمیع هذه الكورة الكبار التي تقدم ذكره»^۱. المقدسی در همان زمان ابن حوقل در جغرافیای خود احسن التقاسیم، در باره خوزستان گوید: «معدن السكر والقند والحلواء الجيدة وعسل القطر»، در جای دیگر در باره جند ساپور مینویسد: «یطبخ بها سکر کثیر»^۲. در حدود العالم که قدیمترین کتاب جغرافیاست در فارسی و در سال ۳۷۲ هجری قمری نوشته شده چنین آمده: «و از وی (خوزستان) شکر و جامهای گوناگون و پردها و سوزن کردها و شلوار بند و تریج شماعه و خرما خیزد...» و در سخن از عسکر مکرم از شهرهای خوزستان گوید: «عسکر مکرم شهر است با سواد بسیار و خرم و آبادان و بانعمت و همه شکر جهان، سرخ و سپید و قند از آنجا افتد»^۳. همه جغرافیایان و دیگر ایرانی و عرب چون اصطخری و یاقوت و دیگران از کشت نیشکر در خوزستان کم و بیش یاد کرده اند، و بسا هم در جاهای گرمسیر کرمان و کرانه خلیج فارس از کشت آن سخن رفته است. برای اینکه سخن دراز نگردد در اینجا زیاد کردن آنها خودداری نمیکنیم. برای اینکه دانسته شود همیشه خوزستان سرزمین کشت نیشکر بوده، یاد کردن مطالب حمدالله مستوفی کسه نسبة متأخر است، در نزهة القلوب (در سال ۷۴۰ هجری نوشته شده) شایان توجه است. در سخن از طرازک که یکی از شهرهای خوزستان است گوید: «طرازک شهری وسط است و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد» و در باره جندی شاپور گوید: «در آنجا نیشکر بسیار دارد»^۴.

۱- نگاه به کتاب صورة الارض تألیف ابی القاسم ابن حوقل النعمینی، الطبعة الثانية (القسم الثاني) طبع لیسن ۱۹۳۹ ص ۲۵۴

۲- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تألیف شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری. الطبعة الثانية طبع لیسن ۱۹۰۶ ص ۴۰۲ و ۴۰۵

۳- حدود العالم چاپ تهران

۴- نزهة القلوب تألیف حمداله مستوفی قزوینی، المقالة الثالثة، بسمی واهتمام لیسترا نچ لیسن ۱۳۳۱ هجری ص ۱۱۰ و ۱۱۲

با اینکه کشت نیشکر در ایران نسبتاً قدیم است، باز شکر در روزگار ساسانیان از چیزهای گرانبها و کمیاب بود. از جمله ذخایر قابل ذکری که در دستگرد، لشکریان امپراتور بیزانس (رم السفلی) هرقل Heraclius بغارت بردند، شکر بود. چنانکه میدانیم خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) دستگرد را پایتخت خود برگزیده بود. این شهر که در کنار رود دیاله در شمال شرقی بغداد در شانزده فرسخی یا در سه روز راه (۱۰۷ کیلومتر) آن واقع است از سال ۶۰۴ تا ۶۲۸ پایگاه خسرو پرویز بوده و این پادشاه در هنگام ۲۴ سال تیسفون را که پایتخت رسمی ساسانیان بوده و دست کم زمستان را در آنجا بسر میبردند، ندید تا اینکه دستگرد (= دستجرد - دستکرة الملک - دستکرة کسرویه - دستکرة) بدست رومیان افتاد و خسرو پرویز از آنجا گریخته به تیسفون روی آورد. شاید این همان شهری باشد که خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر (۳۸۵ - ۴۷۰ هجری) در تاریخ بیهقی از استاد سخن لبیبی این اشعار را یاد کرده است:

کاروانی همی ازری بسوی دسکرة شد	آب پیش آمد و مردم همه بر قنطره شد
گله دزدان از دور بدیدند چو آن	هر یکی زیشان گفتی که یکی قسوره شد
آنچه دزدان را رأی آمد بردند و شدند	بد کسی نیز که با دزد همی یکسره شد
رهروی بود در آن راه درم یافت بسی	چو توانگر شد گوئی سخنش نادره شد
هر چه پرسیدند او را همه این بود جواب	کاروانی زده شد کار گروهی سره شد. ^۱

این دسکرة غیر از آن شهرها و دیها و دژی است که یاقوت حموی در معجم البلدان نقل از سماعانی هفت محل دیگر را در ایران زمین بنام دستجرد بر شمرده است.^۲

این شهر که هنگام پادشاهی خسرو پرویز بانتهای ترقی خود رسیده بسیار آباد و باشکوه بود و چیزهای گرانبها و کمیاب در برداشت و یکی از گنجینه‌های ایران بشمار میرفت. در لشکر کشیهای خسرو پرویز بسوی سوریه و فلسطین و مصر غنائم بسیار در آن

۱- نگاه به تاریخ بیهقی چاپ طهران ۱۳۰۷ ص ۶۶

۲- نگاه به معجم البلدان یاقوت. Dictionnaire géographique de La Perse par Barbier De Meynard, Paris 1861 p.232

انباشته شده بود بویژه علاقه‌ای که خسرو پرویز بتجمل داشت تصور ثروت پایگاهش آسان است. ویرانه این شهر در سر شاهراه باستانی (در راه قصر شیرین و بغداد) در نزدیکی شهربان، اسکی بغداد (بغداد نو) خوانده میشود.

هراکلیوس (هرقل) امپراتور بیزانس از سال ۶۲۲ میلادی بایران زمین لشکر کشید، در این پیکار که شش سال دوام داشت گاهی ایران پیروزمند بود و گاهی بیزانس تا اینکه در ششم ژانویه ۶۲۸ هراکلیوس پایتخت خسرو پرویز دست یافته آنرا بدم آتش ویران کرد و از آنجا غنیمت بسیار بقسطنطنیه گسیل داشت و خود خسرو پرویز را پسر نابکارش شیرویه بزندان افکند و در همانجا در ۲۹ فوریه ۶۲۸ میلادی کشته شد. در اینجا باید یاد آور شویم که همین شکست ایران را چنان ناتوان ساخت که هفت سال پس از آن عربها توانستند در قادیسیه در سال چهاردهم هجرت و در جلولا نزدیک دستکره در سال ۱۶ هجرت شکست سختی بایران داده تمدن دیرینش را بباد دهند، آری راه کشور گشائی تازیان را رومیها آماده ساختند.

تاریخ نویس بیزانس، نامیده تئوفانس Theophanes (در حدود سالهای ۷۵۰-۸۱۷ میلادی میزیسته) که خود از پایتخت بیزانس، قسطنطنیه بوده، در کتاب خویش Chronographia که از پیش آمد های سالهای ۲۸۴ تا ۸۱۳ میلادی سخن میدارد و کتابی است که بسیاری از مأخذهای تاریخی از دست رفته را جبران میکند، از از جنگ هراکلیوس و خسرو پرویز هم یاد میکند. بگفته وی، اندوختهایی که در دستگرد بدست رومیان افتاده این است: سیصد بیرق که در جنگهای روم و ایران بدست ایرانیان افتاده بود؛ مقدار هنگفتی شمش سیم (نقره غیر مسکوک)؛ خوانچهایی که از برای

۱- نگاه کنید به Aausätze Zur Persischen Geschichte von Th. Nöldeke Leipzig 1887 s. 126-128.

۲- Seleucia und Ktesiphon von Maximilian Streck Leipzig 1917 s. 32-34

و بمقاله دیگر همین دانشمند (Dastagerd) در Encyclopédie de l'Islâm vol I
۳- The Lands of The Eastern Caliphate by G. Le Strange Cambridge 1930 p, 62

جشنهای دینی بکار میرفته lectisternium ؛ فرشهای زربفت ؛ پارچههای ابریشمین ؛ جامه‌های ابریشمین ؛ پیراهنهای بیشمار از کتان ؛ شکر ؛ زنجبیل ؛ داربوی (= عود) فزون و فراوان ؛ عطرهاى گوناگون. در باغ بسیار بزرگ کاخ خسرو پرویز در دستگرد ، شتر مرغ و آهو و گورخر و طاوس و تذرووشیر و پلنگ نگاهداری میشد.^۱

در اینجا یاد آور میشویم که بگفته همین تئوفانس، آتشکده معروف آذر گشسب در شهر گنجک، نزدیک دریاچه چیچست (ارومیه) که آتش شاهنشاهی بود و از زیارتگاهان و یکی از گنجینه‌های بزرگ ایران بشمار میرفت، نیز بغارت هراکلیوس رفت.^۲

چنانکه دیده میشود « شکر » در سده هفتم میلادی هنوز از چیزهای گرانها و کمیاب بوده که از اندوخته‌های گرانهای کوشک شهر یاری و از دستبردهای کمیاب بشمار رفته است. از همین تاریخ است که رومیان پس از غارت دستگرد شکر را بهتر شناختند و بچشم خود دیدند و خوردند و آنچه برخی از مردم اروپا در نوشته‌های دانشمندان یونانی و رم خوانده بودند و با جزء دارو و درمان نامی از شکر شنیده بودند، در آن تاریخ گروهی پس از گشایش دستگرد، از آن بهره‌مند شدند. همچنین در نیمه همین هفتمین سده میلادی یا در تاریخ بیست و یکم هجرت که سال شکست سهمگین ایران در نهاوند است، عربها گذشته از فتح الفتوح خود بتلخ کامی نیاگان ما از شکر ایران هم شیرین کام شدند بویژه که چندی پس از آن در سال بیست و ششم هجرت بسرزمین شکر خیز اهواز هم دست یافتند. بدستیاری اینان است که نیشکر از ایران بقلسطن و سوریه و مصر و بجاهای دیگر که آب و هوا با کشت آن سازگار بود، رفت.

با اینکه شکر را در چین دیر گاهی بود که میشناختند اما هفتمین سده میلادی (پیش از تاخت و تاز تازیان بایران)، در یک سالنامه چینی نامیده، سوئی شو Sui shu ،

۱- Erânische Alterthumskunde von F. Spiegel. Dritter Band, —

Leipzig 1878 s. 506-518

L'Iran sous les Sassanides par Arthur Christénen و نگاه کنید به

Copenhagen 1936 p. 462-3

۲- درباره آتشکده آذر گشسب نگاه کنید بتفسیر اوستای نگارنده، جلد دوم پشتهاص ۲۳۹-۲۵۲

شکر یا آنچنانکه در چینی خوانده شده، شی می shi mi (سنک انگین)، بایران پوسه po-se روزگار ساسانیان باز خوانده شده است. یکی از نویسندگان چین: مون شن Mon-shen که در دومین نیمه از هفتمین سده میلادی کتاب خود را نوشت، گوید شگری که از ایران آورند بسیار خوب است. چنین مینماید که در روزگار پادشاهی خاندان تانگ Tang (از ۶۱۸ تا ۹۰۷ میلادی) شکر از کالاهایی بوده که از ایران بچین میرفت و بدستگیری ایرانیان در آنجا بهتر شناخته شد. پیش از این تاریخ شکر در آنجا تحفه بوده، در سال ۲۸۵ میلادی نیشکر از کمبوج Camboja از ممالک هندوچین بدر بار امپراتور چین جزء خراج فرستاده شد. پس از آنکه چینی ها شکر را شناختند، امپراتور تای تسونگ Tai Tsung (در سال ۷۶۳ میلادی بتخت نشست) از خاندان تانگ Tang چند تن را به مگده Magadha (کشور شمال شرقی هند) فرستاد تا هنر ساختن شکر را در آنجا بیاموزند. از این تاریخ بعد نیشکر کاران چینی بخوبی دستور هندی را در بیرون کشیدن شکر از نیشکر و پختن آن، بکار بستند و کامیاب گردیدند آنچنانکه شکر چینی در رنگ و مزه بشکر هندی برتری یافت.^۱

گفتیم در نیمه هفتمین سده میلادی پس از گشودن شدن ایران بدست عربها نیشکر و هنر بیرون کشیدن شکر از آن، ب فلسطین و سوریه و مصر و شمال افریقا و بجای دیگر رسید. همچنین در سده دوازدهم، در هنگام جنگهای عیسویان و مسلمانان، صلیبین در برگشت از سوریه، سکر را با نامش بارو با بردند، چنانکه بدستگیری اینان بسیاری از

۱- نگاه کنید به 376-7 Sino-Iranica by Berthold Laufer, Chicago 1919 p. در راحة الصدور راوندی، در تاریخ سلجوقیه ایران و عراق که سال ۵۹۹ آغاز تالیف آن است و گویا در سال ۶۰۳ پایان یافته داستانی در باره نیشکر یاد شده، هر چند داستان است اما گویای کشت نیشکر است در روزگار ساسانیان: «روزی نوشروان از لشکر تنها ماند، بمزرعه رسید، دختری را دید آب خواست، دختر از نیشکر فدحی آب بگرفت و نزد نوشروان آورد و باوی نلطف کرد، نوشروان تجرع می نمود، خاشاکی در قدح بود از آن آب آهسته نوشیدن گرفت، پس دختر را گفت خوش آب آوردی اگر این خاشاک بودی، دختر گفت ای سرهنک بعد در قدح افکندم که توتشنه بودی تا آب خوش خوری بآهستگی آرزویانی ندارد. نوشروان از زیر کی دختر عجب آمد. نوشروان پرسید که این آب از چندی شکر گرفتی، دختر گفت از یکی...» نگاه به راحة الصدور آیه السرود

رستنیهای دیگر با نامهایشان بارو پارفت، از آنهاست بطیخ (Pastèque خربزه)، پسته pistache، زعفران Safran سمس (Sesame کنجد) و جز اینها.^۱

آسیای کوچک و سوریه از سرزمینهای نیشکرخیز بشمار میرفت. ناصر خسرو در ماه رجب ۴۳۸ هجری در طرابلس که یکی از شهرهای سوریه است، بوده و درباره آن چنین گوید: «حوالی شهر همه کشاورزی و بساتین و اشجار بود و نیشکر بسیار بود و درختان نارنج و ترنج و موز و لیمو و خرما و شیرۀ نیشکر در آن وقت میگرفتند»^۲

جنگاوران صلیبی شیرۀ نیشکر را از آسیای کوچک بارو پارفت بردند و در این روزگار و نیز Venise (در ایتالیا) بازار بزرگ خرید و فروخت نیشکر و شیرۀ آن بود و از این شیرۀ قند میساختند، اما همچنان شکر کمیاب و بسیار گرانها بود تا اینکه در سال ۱۴۹۲ آمریکا پیدا شد و اسپانیاییها در سال ۱۵۰۶ نیشکر را با آمریکا بردند و مقدار زیادی در کوبا Kuba از جزیره های امریکای مرکزی کشت شد. این گیاه آسیایی در آن مرز و بوم بسیار خوب پرورش گردید، آب و هوایش آنرا سازگار آمد، آنچنانکه در آن سرزمین نو در باروری از سرزمین دیرین واپس نماند.^۳ بردگان سیاه که از برای کشت و کار از افریقا با آمریکا برده میشدند، در کشت نیشکر و فراوانی آن در آمریکا سهمی بسزا دارند. آوردن کارگران سیاه با آمریکا از سال ۱۵۰۳ میلادی است. از

۱- ممکن است برخی از این گیاهان را عرب زبانان با اسپانیا برده و از آنجا بکشورهای دیگر اروپا رسانیده باشند.

نگاه کنید به Harmsworth History of The world vol.X London 1914 p. 4049

و Morgenländische Wörter im Deutschen. Zweite Auflage Tübingen 1924. s. 15 u. 17 u. 81 u. 83

از برای زعفران و پسته نگاه کنید به Kulturpflanzen Und Haustiere von v. Hehn 8. Aufl. s. 264 u. 421

۲- نگاه کنید به سفرنامه حکیم ناصر خسرو برلین ۱۳۴۱ ص ۱۷

۳- نگاه کنید به Das Leben Der Pflanze VIII Band Stuttgart 1913 s. 311-312

کوشش اینان است که کار کشت نیشکر در آنجا بالا گرفت. در سده شانزدهم میلادی شکر یکی از کالاهای بزرگ بوده که از امریکا باروفا فرستاده میشد. در سال ۱۶۴۰ میلادی بازرگانان هلندی در برزیل *Bresil* کارخانه شکر سازی ایجاد کردند. در بارباد *Barbade* (*Barbados*) که یکی از جزیره های *Antilles* است در امریکای مرکزی، با اندازه ای کشت نیشکر رو به فزونی گذاشت که در بسیاری از کشتزارها جای پنجه و *تاباک* (توتون) را گرفت، با این، اگر گیاه دیگری با نیشکر رقابت نمیکرد، بیشک کشتزارهای نیشکر آسیا و افریقا و امریکا از عهده نیازمندی و درخواست روز افزون مردم جهان بشکر، بر نمیآمد. این هم آورد تازه بدوران رسیده چغندر است.^۱ پیش از اینکه نیشکر گل بدهد باید بریده شود و آن هنگامی است که نی و برگهای میان آن روی بزردی میرود. بخش زیرین نی را که هنوز نرسیده از بخش دیگری که رسیده و نود در صد شیره میدهد و از این شیره هجده تا بیست درصد شکر گرفته میشود، جدا میکنند و از برای ساختن آشام الکلی روم *Rum* بکار میبرند.

غرض از نگارش این گفتار همان شکری است که از نیشکر گرفته میشود و در روزگاران پیش شناخته شده و ایران هم در شناساندن این مایه شیرین که یکی از مظاهر مهم تمدن جهان است میانجی بزرگ بوده است.

اما چغندر که در گیاه شناسی *Beta vulgaris* خوانده میشود و در این قرن اخیر جهانگیر شده از برای ما ارزش تاریخی ندارد. امروزه از نیشکرزارهای خوزستان و سرزمین های دیگر ایران فقط اسمی در اوراق تاریخ بجای مانده است.^۲ مایه کارخانهای قندسازی ایران مانند کارخانهای قندسازی اروپا چغندر است.

۱- نگاه به

Harmsworth History of the World vol. XI p. 4610 and vol. XV p. 6186

۲- در لمانرو آلتار من ۱۱۹ آمده: «تربیت نیشکر در الکای موسوم به قلی از بلوکات شتر و این ذراعت بعدی با رشد و نمو برآمد که سه ذرع و نیم از نیشکر مازندران بلندتر بود.»

۱۸۲۱ در گذشت، پس از آزمایش های گوناگون کامیاب گردید که از چغندر شکر بر گیرد و نخستین کارخانه قند سازی را در سال ۱۸۰۱ بسازد. ^۱ از این پس با توجه بیشتری که باین گیاه شده، مقدار شکرش رو بفزونی گذاشت. با برگزیدن تخم چغندرهایی که شیرین تر بود و تکرار این عمل در برگزیدن تخم شیرین تر در هر نوبت و دنبال کردن این آزمایش در چندین سال، اندازه شکر در چغندر، رفته رفته به ۲۰ و ۲۱ درصد رسید. معمولاً چغندر ۸۰ تا ۸۵ درصد آب است و ۱۱ تا ۱۸ درصد شکر است و چند جزء دیگر آن ماده چوبی و نمکی و جز اینهاست. از برای ساختن یک کیلو شکر، دوازده کیلوونیم چغندر لازم است. در گیاه شناسی، در میان رستنیها که در نتیجه عمل انتخاب Sélection در مدت نسبتاً کوتاهی تغییر کلی یافته و بعد کمال رسیده همین چغندر است. امروزه بیشتر شکری که در جهان مصرف میشود از همین گیاه است. با اینکه کشت آن بیشتر جا لازم دارد، در یک هکتار (ده هزار متر مربع) میتوان با اندازه ای چغندر کاشت که از آن پنج هزار کیلو گرام شکر بدست بیاید، در صورتیکه در سرزمین های بخصوصه نیشکر خیز مانند جاوه در یک هکتار زمین با اندازه ای نیشکر میرود که پانزده هزار کیلو شکر از آن گرفته میشود.

در آغاز سده بیستم میلادی مصرف شکر در جهان بازده میلیارد کیلو بوده، از این مقدار پنج میلیارد از نیشکر بدست میآمده و شش میلیارد از چغندر، ناگزیر در این مدت بمصرف شکر در جهان افزوده شده و بی شک بهمین تناسب کشت چغندر هم فزونی یافت ^۲.

گفتیم جنک ایرانیان و رومیان یکی از اسباب شناسانیدن شکر بوده بارو با و جنک ایرانیان و تازیان سبب انتشار آن به برخی سرزمین های آسیا و افریقا گردیده و در جنک مسلمانان و عیسویان صلیبی در فلسطین شکر بهتر در اروپا شناخته شده است. ماده شیرین نیشکر اینهمه جنک و تلخکامی در پی داشت، ماده شیرین چغندر هم جنکی لازم

Meyers Lixikon

۱ - نگاه کنید به اسم Achard در

Das Leben Der Pflanze VIII Band, Stuttgart 1915

۲ - نگاه به

s. 313-317